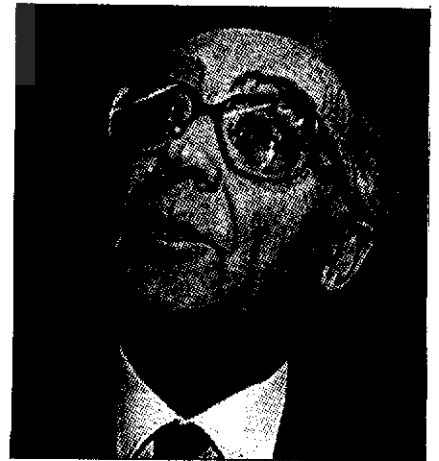


یک مسافر اتفاق برای پرواز اسکیمو



قریب به یک قرن است که اعلام نام برنده جایزه ادبی نوبل بزرگ‌ترین رویداد ادبی در عرصه ادبیات به شمار می‌رود. با فرارسیدن پاییز هر سال تمام دوستداران ادبیات جهانی روز شماری می‌کنند تا ببینند آکادمی سوئد بزرگ‌ترین جایزه ادبی جهان را به چه کسی اعطا می‌کند و کدام نام تازه به عنوان مشعل‌دار ادبیات امروز جهان در تاریخ ثبت می‌شود. از سه سال پیش این مشعل در اروپا دست به دست شده و در چهار گوشه این قاره از سوی به سوی دیگر انتقال یافته است. در سال ۱۹۹۵ سیموس هینی شاعر ایرلندی مشعل نوبل را بار دیگر به اروپا بازگرداند و سال بعد از منتهی‌الیه غرب اروپا به دست ویسلاوا شیمبورسکای لهستانی در شرق اروپا رسید و سرانجام داریو فوی ایتالیایی سال گذشته آن را به جنوب اروپا آورد و اما نوبل امسال به کجا رفت و جایزه‌ی یک میلیون دلاری آن به چه کسی رسید؟

در شانزدهمین روز پاییز امسال، آکادمی سوئد نام برنده نوبل ادبی را اعلام کرد: خوزه ساراماگو. در همان پنجشنبه‌ای که رسانه‌ها و مطبوعات جهان، از برنده جایزه ادبی نوبل خبر دادند، یک نام نیز از فهرست مسافران هواپیمایی که قرار بود از فرانکفورت به مادرید پرواز کنند، خط خورد؛ در نمایش‌گاه بزرگ کتاب فرانکفورت همه به دور پیرمرد بلند قدی که عینک ته استکانی قدیمی و از مُد انتاده‌ای به چشم داشت، حلقه زده بودند، برایش کف می‌زدند، هورا می‌کشیدند و گل تبارش می‌کردند.

خوزه ساراماگو، ۷۵ ساله، اهل پرتقال، ساکن "لانزاروته" در جزایر قناری، آکادمی سوئد در بیانیه خود به مناسبت اعطای جایزه نوبل، از او به عنوان "نویسنده‌ای که با داستان‌هایی سرشار از رویا و احساس که هیچ‌گاه از ظنن خالی نیست، پیوندی دوباره بین بشریت و حقیقت برقرار کرده است؛ حقیقتی که همواره از چنگ بشر گریخته است"، اسم برده است.

ساراماگو در برابر خیل خبرنگاران که برای مصاحبه به سویش هجوم آورده بودند، گفت: "خیلی خوشحالم. هم به خاطر خودم و هم برای کشورم. زبان پرتغالی یک صد سال بود که انتظار چنین لحظه‌ای را می‌کشید. این خودش بهانه‌ای است که نمی‌گذارد این زبان به موزه تبدیل شود. کار ما نویسندگان هم همین است که با زبان بازی کنیم و نگذاریم فسیل شود."

خورخه زامپایو رئیس جمهور پرتقال با شنیدن خبر اعطای نوبل به نویسنده‌ای از کشورش، او را "ماهه مباحث فرهنگ پرتقال" می‌داند، ساراماگو کمونیستی دو آتشه است و کازرت عضویت حزب

کمونیست پرتقال را همواره با خود همراه دارد و با افتخار به همه نشان می‌دهد.

حزب کمونیست پرتقال، این افتخار را، پیش از هر نهاد دیگری در این کشور، متعلق به خود می‌داند. کارلوس کاروالو یکی از رهبران این حزب اعلام کرد: "ساراماگو به عنوان یکی از اعضای حزب، نقش مهمی در دستیابی ما به اهداف، آرمان‌ها و تلاش در جهت تحول اجتماع ایفا کرده است."

نام خوزه ساراماگو هم چون دیگر برندگان اخیر جایزه ادبی نوبل، برای مردم جهان ناشناخته نیست. نام او پیش از این نیز چندبار به فهرست نامزدهای آکادمی نوبل راه یافته بود. کتاب‌هایش به بسیاری زبان‌ها ترجمه شده و گذشته از دو کشور عمده پرتغالی زبان، یعنی پرتقال و برزیل، در کشورهای اروپایی به ویژه اسپانیا، ایتالیا و آلمان طرفداران فراوان دارند.

از ده رمان ساراماگو، هفت عنوان آن‌ها به زبان انگلیسی ترجمه شده و در آمریکا هم منتشر شده‌اند. این کتاب‌ها اگر چه هنوز در میان مردم آمریکا جای خود را باز نکرده‌اند اما در بین منتقدان ادبی این کشور از اقبال فراوانی برخوردار شده‌اند. ساراماگو گذشته از داستان‌نویسی، شعر هم گفته، نمایشنامه هم نوشته و روزنامه‌نگار نیز بوده. اما آن چه بیش از هر چیز در شخصیت او جلب توجه می‌کند، دیر شکوفا شدن اوست. در حالی که شصت سالگی معمولاً دوره‌ی پایان فعالیت ادبیات فرض می‌شود و اغلب نویسندگان همیشه پس از رسیدن به این سن، فعالیت قلمی‌شان منحصر به نوشتن خود زندگی‌نامه و خاطرات می‌شود. اما این دوره سنی برای خوزه ساراماگو آغاز شکوفایی بود. رویای نویسنده شدن تا پیش از این دوره، برای او سخت دست نیافتنی بوده است؛ رویایی که اگر چه دیر تحقیق یافت اما شیرین و دل‌چسب بود.

خوزه ساراماگو در خانواده‌ای از کارگران دهاتی به دنیا آمد، در دوران کودکی همراه با خانواده خود به لیسبون مهاجرت کرد و در این شهر بزرگ شد. در نوجوانی به اجبار از تحصیل در مدرسه دست کشید تا با شاگردی در تعمیرگاه اتومبیل کمک خرج خانواده‌اش باشد. نوشتن از همان زمان، آرزو، رویا و دغدغه همیشگی‌اش بود تا آن‌جا که با زحمت و کوشش فراوان توانست در ۲۵ سالگی داستان کوتاهی بنویسد و به چاپ برساند. پس از آن بود که موفق شد در یک شرکت انتشاراتی استخدام شود و قدم به عرصه کار فرهنگی بگذارد. شاید اگر تاریخ پرتقال مسیر دیگری برمی‌گزید ساراماگو از همان زمان، به عنوان نویسنده مطرح می‌شد و افتخارات

کنونی را چنددهه زودتر نصیب خود می‌کرد. اما پرتقال هم‌گریزی نداشت جزاین‌که هم‌چون بسیاری کشورهای اروپا در قرن بیستم، فاشیسم و دیکتاتوری را تجربه کند. حاکمیت طولانی سالازار، دیکتاتور معروف پرتقال بر تمام آرزوهای ساراماگو خط بطلان کشید و گودالی به عمق چند دهه در زندگی او ایجاد کرد.

انقلاب آوریل ۱۹۷۴ که به سقوط سالازار انجامید، قلم را دوباره با داستان ساراماگو آشنا کرد. او که از سال ۱۹۶۹ به عضویت حزب کمونیست پرتقال درآمده بود اکنون دبیر یکی از گروه‌های تحریریه روزنامه "دیاریود نوسیتاس" بود. اما عمر روزنامه‌نگاری او نیز چندان نپایید و پس از هجده ماه جنگ قدرت در پرتقال سرانجام کمونیست‌ها شکست خوردند و او نیز شغل خود را در روزنامه از دست داد. به ناچار برای امرار معاش از آن پس به ترجمه از زبان فرانسه پرداخت.

خوزه ساراماگو از اواخر دهه هفتاد بود که به صورت جدی به نوشتن پرداخت و در فاصله سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ سه کتاب موفق به چاپ رساند. اما انتشار رمان "بالتازار و بلیمونها" در سال ۱۹۸۲، شهرت او را از مرزهای پرتقال فراتر برد.

آکادمی سوئد درباره این کتاب اعلام کرده است: "متنی غنی و چند بعدی که در عین شخصی بودن، چشم‌اندازی تاریخی و اجتماعی در خود دارد."

داستان این کتاب در دوران انکیزیسیون و در کشور پرتقال می‌گذرد. و روایت کهنه سربازی به نام بالتازار است که می‌کوشد با ماشین پرنده از زمین به عالم ملکوت در آسمان‌ها بگریزد، این ماشین با قدرت اراده مشخصی که به وسیله موجودی خیالی و فوق بشری به نام "بلیمونها" تسخیر شده است، کار می‌کند. هنگامی که ترجمه انگلیسی این کتاب در سال ۱۹۸۷ در آمریکا انتشار یافت، ایروینگ هاو، یکی از منتقدان برجسته ادبی آمریکا آن را اثری درخشان خواند و چنین نوشت: "آقای ساراماگو در حال حاضر سخنگوی مکتب شک‌گرایان اروپا و در طنز پردازی صاحب سبک است. به نظر من در نشر او بارقه‌ای از ظرافت، هوشمندی و لحن ریشخند آمیزی که به عصر روشنگری تعلق دارد، به چشم می‌خورد."

او پس از بالتازار و بلیمونها، رمان سال مرگ ریکاردو ریس را نوشت که فرناندو پيسو شاعر بزرگ پرتغالی، در آن به عنوان روح ظاهر می‌شود. بستر زمانی این داستان نخستین سال‌های دیکتاتوری سالازار است و از ماجراهای عاشقانه و زن‌باره‌گی‌های یک پزشک که شعر نیز می‌گوید، پرده برمی‌دارد.

هربرت میتگنگ منتقد آمریکایی آن را "داستانی از

مد افتاده ولی در نوع خود نادر توصیف کرد که در عین تغزلی بودن نمادگرا و تفکرو برانگیز است". دوری گزیدن ساراماگو از قید و بندهای ادبی، بیش از هر چیز در روش نامرسوم نشانه‌گذاری او و کاربرد نامتعارف زمان‌های افعال مشهود است. اوج‌گریز او از قراردادهای و اسلوب‌های شناخته شده ادبی در زورق سنگی دیده می‌شود. در این داستان شبه جزیره ایبری به یک باره از قاره اروپا جدا می‌شود و به طرف پنگه دنیا به راه می‌افتد و بیم آن می‌رود که با جزایر آزور برخورد کند. اما از خوش اقبالی انگلیسی‌ها، جبل‌الطارق سر جای خود مانده است!

ساراماگو در انجیل به روایت عیسی مسیح متفاوت بودن خود را یک سره به اثبات رسانده است. در سال ۱۹۹۲ هیأتی از داوران ادبی در لیسبون تصمیم گرفت این کتاب را به عنوان نامزد دریافت یکی از جوایز ادبی، در اروپا از طرف کشور پرتقال معرفی کند. اما دولت محافظه‌کار پرتقال این کتاب را کفرآمیز خوانده و جلو این تصمیم را گرفت. ساراماگو از آن پس جلای وطن کرد به خطایر قناری نقل مکان کرد و زندگی آنزوا طلبانه‌ای را در پیش گرفت.

در کتاب تاریخ محاصره لیسبون ویراستار یک بنگاه انتشاراتی تمام افعال کتاب تاریخ پرتقال را منفی می‌کند. ادموند وایت، اواسط نایبستان سال گذشته در نقدی که در نیویورک تایمز چاپ کرد، نوشت: "کاری خلاقانه و درخشان که بنای عظمت یک ملت را به کلی واژگون می‌کند" او با این اظهار نظر خود ادعای ساراماگو را مبنی بر این‌که جنگجویان صلیبی در آزادسازی مردم پرتقال از اشغال مسلمانان نقشی نداشته‌اند، تأیید کرد. وایت نقد خود درباره این کتاب را با این جمله به پایان برد: "در یک کلمه می‌توان گفت که ساراماگو همه شرایط را برای برنده شدن جایزه نوبل دارد."

ساراماگو ادعای آن‌هایی را که مدعی‌اند او در کارهایش تحت تأثیر رئالیسم جادویی ادبیات امریکای لاتین قرار دارد، رد می‌کند. با این حال داستان‌های او مشحون از عناصر ماورای طبیعی، نمادها، ناسازه‌ها، و به دور از بنیان‌های منطقی و خردپسند است. بسیاری از این داستان‌ها پس زمینه‌ای از رویدادهای سیاسی یا تاریخی با خود دارند. اما آن چه کار او را از دیگر نویسندگان متمایز می‌کند و شخصیتی مستقل به وی می‌بخشد، دغدغه‌اش نسبت به سرنوشت افراد و شخصیت‌های داستان‌هایش است.

آن چه آکادمی سوئد را متقاعد کرد که افتخار دریافت جایزه ادبی نوبل، بیش از هر نویسنده دیگری

در جهان، برآورنده خوزه ساراماگو است، کتاب شیطان سفید^۲ اوست که در ۱۹۹۵ در پرتقال به چاپ رسید. در این کتاب، همدی شخصیت‌ها به غیر از راوی اصلی، به نحوی اسرارآمیز، بینایی خود را از دست می‌دهند. آندرومیلر نویسنده مشهور آمریکایی این کتاب را اثر جدید و سمفونیک ساراماگو خوانده و درباره‌ی آن نوشته است: "در این کتاب نشانی از نتیجه‌گیری‌ها و کلی‌گویی‌های معمول نیست و به هیچ چیز نیز با دید منفی نگریسته نشده است. هر چه هست نگرش عاطفی و پاک به موجودات جهان است جهان همان گونه که هست نشان داده می‌شود. تنها نامی که صادقانه می‌توان بر این نگرش نهاد خرده‌مندی است. و باید از این که این خرده‌مندی چنین سخاوتمندانه به ما ارزانی داشته شده است از ساراماگو ممنون باشیم."

همه نام‌ها آخرین اثر ساراماگو است که سال گذشته نوشته شد. او نوزدهم آذرماه در استکهلم حضور می‌یابد تا طی مراسمی جایزه ادبی نوبل را به ارزش ۹۶۷۵۰۰ دلار، دریافت کند.

کتاب‌شناسی ساراماگو

- ۱- راهنمای نقاشی و خوشنویسی
۱۹۷۷ Manual de Pinturae Caligrafia
- ۲- موضوعات مشابه
۱۹۷۸ Objecto Quase
- ۳- برخاسته از زمین
۱۹۸۰ Laventado do Chao
- ۴- بالتازار و بلیمونها
۱۹۸۲ Memorial do Convento
- ۵- سال مرگ ریکاردو ریس
۱۹۸۴ O Ano da Morte de Ricardo Reis
- ۶- زورق سنگی
۱۹۸۶ A Jangada de Pedra
- ۷- تاریخ محاصره لیبون
۱۹۸۹ A Historia do Cerco de Lisboa
- ۸- انجیل به روایت عیسی مسیح
۱۹۹۱ O Ebangalho Segundo Jesus Cristo
- ۹- شیطان سفید
۱۹۹۵ Ensaio Sobre a Cegueira
- ۱۰- همه نام‌ها
۱۹۹۷ Todos os Nomes

پی‌نوشت‌ها

- ۱- نام اصلی این کتاب در زبان پرتغالی Memorial do Convento است اما در سال ۱۹۸۷ با نام بالتازار و بلیمونها به انگلیسی ترجمه شده است.
- ۲- نام اصلی این کتاب در پرتغالی Ensaio Sobre a Cegueira است که به نام Blindness به انگلیسی ترجمه شده است.